

شده است که نسبت به آثار زبان‌باری که در ناسیونالیسم افراطی غربی به‌شکل فاشیسم نمودار شده است، تهی از ضدیت و ستیز با دیگر اقوام و ملل است، بنابراین می‌تواند خود را در ناسیونالیسمی مدنی‌بازنمایی کند.

▼ ناسیونالیسم مدنی و معتدل

تردیدی نیست که گاه تخطی‌هایی از این ناسیونالیسم مدنی صورت گرفته است و برخی از جریان‌های سیاسی افراطی، درکی بیگانه‌ستیز از ملی‌گرایی ایرانی داشته‌اند. با این همه، چنین جریان‌هایی متن ملی‌گرایی ایرانی را نمایندگی نمی‌کنند. کافی است به این نکته توجه کنیم که در ۲۰۰ سال اخیر ایران به هیچ کشوری تجاوز و حمله نظامی نکرده است. در کنار این ملی‌گرایی مدنی، البته جریان‌هایی نیز بوده‌اند که با درکی نادرست از ملی‌گرایی ایرانی، آن را در تقابل با گفتمان‌های امت‌گرایانه یا قوم‌گرایانه دانسته‌اند. امت‌گرایان گمان برده‌اند که تاکید بر هویت ملی به‌معنای نادیده انگاشتن هویت اسلامی ایرانیان است و قوم‌گرایان نیز با بازنمایی بازگونه تاریخ ایران، از ستم بر جمعیت‌های ترک، عرب، بلوچ و کرد سخن به‌میان آورده‌اند. هر دوی این تصورات البته نادرست است زیرا اولاً هویت ایرانی در بنیاد خود نسبتی وثیق داشته است با دین و دیانت. ایرانیان باستان نیز دین و دولت را دوقلوهایی به‌هم‌پیوسته می‌دانستند. چنین دینی البته نه دینی افراطی و فرقه‌گرا که دینی ملی و معتدل بود. ثانیاً الگویی که حکومت‌های ایرانی در جذب جمعیت‌های متنوع ساکن در فلات ایران داشته‌اند، چنان‌به‌قاعده بوده است که باعث شده کسانی چون هگل زبان به تحسین آن بکشایند و دولت هخامنشی را شایسته‌عنوان نخستین دولت در تاریخ بدانند؛ دولتی که بر خلاف دشمن‌اش یعنی دولت آشوری که هر جا را تسخیر می‌کرد، به نابودی می‌کشانید و خدایان اقوام مغلوب را تسمسخر می‌کرد دولتی تمدن‌ساز و مداراجو بود، بر اهمیت وجود قوانین عام و منصفانه اذعان داشت و در عمل نیز به‌خصوص در دوران آغازین حکومت هخامنشیان آن را به‌کار می‌یست.

▼ ملت یعنی اراده مشترک

چنین درکی از وطن و ملت، در نوع خود بسیار بدیع است زیرا می‌دانیم ملت گاه به‌معنای وحدت زبانی و قومی تصور می‌شود و گاه به‌معنای وحدت در سازمان سیاسی. تاریخ ایرانیان اما بیشتر موبد این است که نزد آنها ملت، اراده مشترکی برای همزیستی مسالمت‌آمیز در درون خود و با دیگر اقوام و ملل است. این اراده مشترک شکل گرفته در قرون و اعصار تمداری، در پیوند با مفاهیم مدرن دموکراسی و حق حاکمیت ملی، در دوران معاصر به این نتیجه رسیده است که ایرانی آزاد، دموکراتیک و بر خوردار از معیارهای حقوق بشری باید از بطن مناسبات داخلی جامعه شکل بگیرد؛ نه با تجاوز نظامی، نه با همکاری نیروهای سیاسی با کشورهای متخاصم، نمونه‌ای از این نگره را می‌توان در جریان کودتای ۲۸ مردادماه مشاهده کرد. فارغ از اینکه دولت مصدق چه وضعی داشت و به چه سمتی رهنمون می‌شد یا دولت‌های پس از کودتا چه خدماتی به کشور داشتند، دخالت دو کشور آمریکا و بریتانیا در مناسبات داخلی ایران، منجر بدان شد که به دولت‌شکل گرفته پس از این کودتا، همواره با دیدگاهی مشکوک نگریده‌ست شود و آن را وابسته ببندارند. اپوزیسیون ایرانی، امروز اما به این تجربه نه‌فقط بی‌اعتناست، بلکه گاه به‌نظر می‌رسد درصدد تکرار همان تجربه بارها شکست خورده است.



▼ ناسیونالیسم مدنی و معتدل

تردیدی نیست که گاه تخطی‌هایی از این ناسیونالیسم مدنی صورت گرفته است و برخی از جریان‌های سیاسی افراطی، درکی بیگانه‌ستیز از ملی‌گرایی ایرانی داشته‌اند. با این همه، چنین جریان‌هایی متن ملی‌گرایی ایرانی را نمایندگی نمی‌کنند. کافی است به این نکته توجه کنیم که در ۲۰۰ سال اخیر ایران به هیچ کشوری تجاوز و حمله نظامی نکرده است. در کنار این ملی‌گرایی مدنی، البته جریان‌هایی نیز بوده‌اند که با درکی نادرست از ملی‌گرایی ایرانی، آن را در تقابل با گفتمان‌های امت‌گرایانه یا قوم‌گرایانه دانسته‌اند. امت‌گرایان گمان برده‌اند که تاکید بر هویت ملی به‌معنای نادیده انگاشتن هویت اسلامی ایرانیان است و قوم‌گرایان نیز با بازنمایی بازگونه تاریخ ایران، از ستم بر جمعیت‌های ترک، عرب، بلوچ و کرد سخن به‌میان آورده‌اند. هر دوی این تصورات البته نادرست است زیرا اولاً هویت ایرانی در بنیاد خود نسبتی وثیق داشته است با دین و دیانت. ایرانیان باستان نیز دین و دولت را دوقلوهایی به‌هم‌پیوسته می‌دانستند. چنین دینی البته نه دینی افراطی و فرقه‌گرا که دینی ملی و معتدل بود. ثانیاً الگویی که حکومت‌های ایرانی در جذب جمعیت‌های متنوع ساکن در فلات ایران داشته‌اند، چنان‌به‌قاعده بوده است که باعث شده کسانی چون هگل زبان به تحسین آن بکشایند و دولت هخامنشی را شایسته‌عنوان نخستین دولت در تاریخ بدانند؛ دولتی که بر خلاف دشمن‌اش یعنی دولت آشوری که هر جا را تسخیر می‌کرد، به نابودی می‌کشانید و خدایان اقوام مغلوب را تسمسخر می‌کرد دولتی تمدن‌ساز و مداراجو بود، بر اهمیت وجود قوانین عام و منصفانه اذعان داشت و در عمل نیز به‌خصوص در دوران آغازین حکومت هخامنشیان آن را به‌کار می‌یست.

▼ ناسیونالیسم مدنی و معتدل

تردیدی نیست که گاه تخطی‌هایی از این ناسیونالیسم مدنی صورت گرفته است و برخی از جریان‌های سیاسی افراطی، درکی بیگانه‌ستیز از ملی‌گرایی ایرانی داشته‌اند. با این همه، چنین جریان‌هایی متن ملی‌گرایی ایرانی را نمایندگی نمی‌کنند. کافی است به این نکته توجه کنیم که در ۲۰۰ سال اخیر ایران به هیچ کشوری تجاوز و حمله نظامی نکرده است. در کنار این ملی‌گرایی مدنی، البته جریان‌هایی نیز بوده‌اند که با درکی نادرست از ملی‌گرایی ایرانی، آن را در تقابل با گفتمان‌های امت‌گرایانه یا قوم‌گرایانه دانسته‌اند. امت‌گرایان گمان برده‌اند که تاکید بر هویت ملی به‌معنای نادیده انگاشتن هویت اسلامی ایرانیان است و قوم‌گرایان نیز با بازنمایی بازگونه تاریخ ایران، از ستم بر جمعیت‌های ترک، عرب، بلوچ و کرد سخن به‌میان آورده‌اند. هر دوی این تصورات البته نادرست است زیرا اولاً هویت ایرانی در بنیاد خود نسبتی وثیق داشته است با دین و دیانت. ایرانیان باستان نیز دین و دولت را دوقلوهایی به‌هم‌پیوسته می‌دانستند. چنین دینی البته نه دینی افراطی و فرقه‌گرا که دینی ملی و معتدل بود. ثانیاً الگویی که حکومت‌های ایرانی در جذب جمعیت‌های متنوع ساکن در فلات ایران داشته‌اند، چنان‌به‌قاعده بوده است که باعث شده کسانی چون هگل زبان به تحسین آن بکشایند و دولت هخامنشی را شایسته‌عنوان نخستین دولت در تاریخ بدانند؛ دولتی که بر خلاف دشمن‌اش یعنی دولت آشوری که هر جا را تسخیر می‌کرد، به نابودی می‌کشانید و خدایان اقوام مغلوب را تسمسخر می‌کرد دولتی تمدن‌ساز و مداراجو بود، بر اهمیت وجود قوانین عام و منصفانه اذعان داشت و در عمل نیز به‌خصوص در دوران آغازین حکومت هخامنشیان آن را به‌کار می‌یست.

چیزهای زیادی هستند که ما در ایران باید درباره آنها صحبت کنیم. در میان همه این موضوعات دولت و موضوعاتی که به آن وابسته هستند از اولویت ویژه‌ای برخوردارند. چیزی که از آن صحبت می‌کنم فراتر از گفت‌وگوهای مرسوم در حالت عادی است: گفت‌وگو درباره وضعیت استثنا اصیل‌تر و بنیادی‌تر است؛ چراکه تا پیش از قرارگرفتن در چنین وضعیتی معمولاً گرفتار لفاظی‌های معمول میان اهل بلاغت بوده و به شعبده‌هایی کلامی درباره مفاهیمی ازهم‌گسیخته مشغول هستیم. در وضعیت استثنا، یعنی در موقعیتی که آنچه پیش‌تر می‌دانستیم توسط یک پدیده واقعی به چالش کشیده شده و به‌سرعت بی اعتبار می‌شود باید دوباره به مفاهیم اساسی، یعنی به آنچه معمولاً درست انگاشته می‌شده است بازگردیم؛ تا جایی که به موقعیت ما در ایران مربوط می‌شود دولت هنوز در کانون اصلی این دسته از مفاهیم قرار دارد. برای اینکه شاهدهی برای بحث درباره ضرورت پرداختن به این موضوع به دست داده باشم این مسئله را متذکر می‌شوم که در سال‌های اخیر هر بار پدیده سیاسی، اجتماعی و امنیتی قابل‌توجهی با موضوع ایران رخ داده است بحث درباره دولت، رژیم سیاسی، کشور، میهن و مفاهیم پیوسته با آن در مرکز گفت‌وگوهای عمومی درباره پدیده موردنظر قرار گرفته است. این موضوعی است که فراوانی آن را می‌توان با مراجعه‌کردن به محتوای تولید شده توسط کاربران فارسی‌زبان در شبکه‌های مجازی مورد ارزیابی قرارداد. همچنین تمرکز تبلیغات سیاسی از طرف دشمنان خارجی یا معارضان داخلی جمهوری اسلامی ایران بر این دسته از مفاهیم را می‌شود به‌عنوان تأییدی بر اهمیت بحث درباره مفاهیم بنیادین سیاست در وضع استثنا در نظر گرفت. به همین بهانه من تلاش خواهم کرد تا در نوشته حاضر به‌طور اجمالی مسائل مربوط به حمله رژیم صهیونیستی به سرحدات جمهوری اسلامی ایران را به اعتبار مفهوم دولت، یعنی به اعتبار بنیادی‌ترین مفهومی که در سیاست با آن سروکار داریم، موردبررسی قرار دهم.

▼ پرش‌های همیشه؛ ایران، دولت یا رژیم

«این جنگ ایران نیست؛ بلکه جنگ رژیم است». احتمالاً این جمله را زیاد شنیده باشید. یا از طرف دستگاه تبلیغاتی دشمنی که در میدان واقعی علیه منافع واقعی و شهروندان غیرنظامی ایران دست به اقداماتی جنایت‌کارانه زده‌اند؛ یا از طرف دستگاه تبلیغاتی طرف‌داران نواده رضاشاه پهلوی که سودای سلطنت بر ایران را در سر دارد. این جمله‌ای است که هربار در پدیده‌های سیاسی، اجتماعی و امنیتی مختلف در سال‌های اخیر تکرار شده است. مبنای آن فرض کردن یک‌جور شکاف اساسی میان چیزی به‌نام مردم و رژیم سیاسی حاکم بر کشور‌های آنهاست. این گزاره و گزاره‌هایی مانند این به دوروش متفاوت عمل می‌کنند: مردم و ایران را به‌نامی تهی و مفهومی انتزاعی تبدیل کرده، آن را از واقعیت انضمامی جاری در سیاست جدا نموده و تحقق آنها را به جایی در آینده حواله می‌کنند. اینی همان مکانیسمی است که عملیات فروغ جاویدان را بر اساس آن توضیح می‌دادند. در ایدئولوژی نیروپخش به آن عملیات «خلق» مفهومی انتزاعی بود که برای به حکومت رسانیدنش، در جایی در آینده، می‌شد مردم واقعی ایران را به گلوله بست. همین‌طور ایران ایده یا نامی انتزاعی بود که می‌شد در دفاع از آن با دشمن بحثی که در میدان واقعی سیاست وارد جنگی وجودشناختی با ایران شده بود، همکاری کرد و علیه منافع و تمامیت ایران وارد اقدامی نظامی شد. همه اینها تنها وقتی ممکن می‌شود که از پیش دولت به مفهومی مبهم و چیزی پوشالی تبدیل شده

▼ ناسیونالیسم مدنی و معتدل

خون سرخ باشد چون خون از تن مردم برود روی زرد شود، من روی خویش به خون آلودم تا مردم نگویند که از بیم، رویش زرد شده». یا مقدسی گوید: «بعض مردم گویند که چون دست بابک ملعون را قطع کردند صورت خود را با خونش بیالود و خندید برای اینکه به مردمی که حاضر بودند بنمایاند که قطع عضو او به او رنج نمی‌دهد و روانش از این عذاب درد حس نمی‌کند». اما آن‌که بابک را فرو گرفت، نه از تبار تازیان و خلیف‌گان که «خیزر ابن کاووس»، ملقب به افشین، شهریار اسروشنه ولایتی در حوالی خوجند در دل خراسان بزرگ بود؛ آن هم از جهت خدمتی به خلیفه و غاصبان ایرانشهر. اما افشین بی‌خبر از اینکه به تعبیر بیهقی «خون ریختن کار بازی نیست» گرچه چندصباحی از جانب خلیفه بسیار بسیار گرمی داشته شد، اما غافل از این بود که «فضا در کمین بود کار خویش می‌کرد» و در آخر ظن خلیفه به ایرانیتی که او در دماغ می‌پخت گریبان او را گرفت و سر دار از او نیز همچون بابک بلند گشت، اما نه به جرم پایمردی و آزادگی و قلندری بلکه به شهرت خیانت و زبونی. پس شاید امروز نیز دوره پیش روی ما باشد؛ «بابک ماندن» یا «افشین شدن».

▼ ناسیونالیسم مدنی و معتدل

باشد. برای اینکه بتوانیم از آسیب‌های ناشی از این سرگیجه مفهومی رها شویم، باید قبل از هر چیز به مفهوم دولت بازگردیم. دولت قبل و بیش از هر چیز یک رابطه واقعی است. رابطه‌ای واقعی میان مردم، سرزمین و حاکمیت. در میان همه عناصر تشکیل دهنده رابطه‌ای که به آن دولت می‌گوییم مفهوم حاکمیت از همه‌بفرنج‌تر است. حاکمیت قبل از هر چیز بر خود آیینی ابتناء دارد. وقتی می‌گوییم مردم از حق حاکمیت‌بر‌خوردار است منظورمان این است که مردم به‌طور انحصاری از حق تصمیم‌گیری درباره مسائل خودش فرض شده است. ازآنجایی که مردم مفهومی متکثر و در سیال است برای محقق کردن حق حاکمیت خود به‌تأسیس رژیم یا نظام‌های سیاسی دست می‌زنند. ازاین‌قرار نظام‌های سیاسی نهادهایی هستند که حاکمیت خود را به‌نحوی انضمامی اعمال کند.

رابطه میان مردم و نظام‌های سیاسی همیشه مسالمت‌آمیز نبوده و نخواهد بود. این به این خاطر است که مردم مفهومی متکثر و در طول زمان در حال تغییرکردن است. در حالی‌که نظام‌های سیاسی ساخت‌های مادی نهادمندی هستند که معمولاً در مقابل تغییر مقاومت می‌کنند. بااین‌وجود رابطه میان مردم، حاکمیت و نظام‌های سیاسی تأسیس شده توسط آنها رابطه‌ای وجودشناختی است. یعنی مردم و نظام‌های سیاسی با ریشه مردمی، وقتی صحبت از حاکمیت باشد، از هم جدا نیستند.

▼ مردم، دولت و مسئله حاکمیت

باید این نکته را در نظر داشته باشیم که رژیم سیاسی، به اعتبار قوای سه‌گانه‌اش، مردم منتشر در سرتاسر حدود جغرافیایی دولت است: وقتی که از طریق قوه مقننه دست به قانون‌گذاری می‌زند، یا زمانی که از طریق قوه قضائیه اجرای عدالت و نظم اجتماعی را دنبال می‌کند و هنگامی که از طریق قوه مجریه به اجرا در آمدن قانون در سرتاسر کشور را تضمین می‌نماید. ازاین جهت و تا وقتی که یک رژیم یا نظام سیاسی به شکل مشروعی در یک محدوده سرزمینی مستقر باشد تلاش برای جداکردن آن از مردم؛ مانند تلاشی برای ازکارانداختن وجوه سیاسی وجودشناختی آن مردم است. به همین خاطر است که دشمن خارجی درحالی‌که منافع اقتصادی، نظامی، علمی و منابع انسانی یک مردم را بمباران می‌کند سعی می‌کند تا قبل از هر چیز رابطه میان مردم و نظام سیاسی آنها را در جنگی روانی مورد حمله قرار دهد. پس نظام یا رژیم سیاسی مردم است وقتی که به‌عنوان یک هستی سیاسی تصمیم می‌گیرد به نحوی انضمامی در جهان پیرامون خود دست به اقدام بزند؛ یعنی مردم است ازاین‌جهت که مفهوم انتزاعی حاکمیت را در انضمامی‌ات زندگی هرروزه در واقعیت زندگی روزمره به نمایش در می‌آورد.

▼ حرف پایانی

چیزی که انتظار دارم در پایان این نوشته کوتاه معلوم شده باشد این است که ایران اگر بنا باشد که در مقام یک واقعیت سیاسی از معنایی بر‌خوردار بشود، باید به‌عنوان یک دولت واقعی در نظر گرفته بشود؛ یعنی به‌عنوان رابطه‌ای میان مردم واقعی موجود، جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک نظام سیاسی واقعاً موجود و سرحداتی رسمی و موجود که قانون مردم از طریق نظام سیاسی خودشان در آن جریان پیدا کرده است. جدایی میان هرکدام از عناصر ایران واقعاً موجود تنها ایران را به خطر خواهد انداخت. منظورم این است که هر بار یکی از وجوه این رابطه از دیگران جدا شده باشد، ایران در مقام یک دولت با خطری وجودشناختی مواجه می‌شود. ایران چیزی نیست که در آینده محقق می‌شود، همین‌طور چیزی جامانده درگذشته نیست، بلکه رابطه‌ای پایدار، متکثر و در جریان است. برای دفاع‌کردن از این نام باید بیش از هر چیز نگران این رابطه و واقعیت حاکم بر آن باشیم.

▼ ناسیونالیسم مدنی و معتدل

نگاه پژوهشگر / ۳

نگاه پژوهشگر / ۳

هویت ایرانی: فراز و فرود یک ملت



در عصری که معناها دچار دگرگونی‌اند و جغرافیا تنها قاب محدودی است، پرشش از هویت ایرانی و سرزمین ایران به اوج خود رسیده است. ایرانی کیست؟ ایران کجاست؟ این‌ها نه‌فقط پرسش‌هایی تاریخی، که نقشه‌ی راهی برای فردای ماست. ایرانی، نام یک قوم نیست؛ تعبیر یک سرزمین نیست

ایرانی، نام یک ایستادگی است. نام آن کسی است که در برابر هزار باد، ریشه می‌دوند، نه برپای بقا، که برای معنا. او نه‌فقط ادامه‌ی نیاکان خود، که سازنده‌ی فردای خویش است؛ انسانی است از سلاله‌ی مقاومت و وقار، که آموخته چگونه در سکوت سخن بگوید و چگونه با نیروی فرهنگ از آوار تاریخ عبور کند.

ایران، نه فقط کشوری است بر حاشیه‌ی نقشه‌ی سیاست جهانی، بلکه واژه‌ای است بر قله‌ی حافظه‌ی تاریخی‌بشر.

سرزمینی که هزارسال است شعر می‌گوید، هزار سال است می‌سازد، می‌سوزد و باز می‌سازد. ایران، تنها خاک و مرز نیست؛ ایران، نوعی نگاه است. نگاهی که از دل اسطوره تا تجربه‌ی امروز امتداد یافته؛ نگاهی که حماسه را نه در شعار، بلکه در زیست روزانه معنا می‌کند. در روزهای اخیر، با تجاوز مستقیم و آشکار اسرائیل به خاک ایران، جهانیان بار دیگر دریافتند که ایران نه یک کشور صرف، بلکه یک موضع است.

تعرض به ایران، تعرض به وقاری است که تسلیم نمی‌شود. آن‌چه زیر سوال رفت، فقط امنیت یک کشور نبود، بلکه مفهومی ژرف‌تر از آن بود؛ هویتی تاریخی که در برابر قنارت تحمیلی ایستاده است.

پاسخ ما در نگاه بر‌خی آرام، در نظر اهل درایت، استوار-ریشه در فقهی عمیق‌تر از «بودن» دارد. سکوت ما از ترس نیست، از وقار است؛ و وقار ایرانی، گران‌بهارتر از هر پاسخ شتاب‌زده.

ایرانی بودن، انتخابی دشوار است. یعنی در قرنی که مصرف، سرعت و سطح‌گرایی، ارزش‌های مسلط‌اند، هنوز بتوانی از حقیقت، از حافظه، از عدالت سخن بگویی.

یعنی بتوانی زنده بمانی، بی‌آنکه به تقلید زندگی کنی.

یعنی بدانی که تو را نمی‌خواهند، اما تو بمانی؛ نه از سر لجبازی، از سر ریشه‌داری.

ایرانی بودن، یعنی دانستن این‌که در تلاطم تاریخ، از سلوک فردوسی تا ستیغ شهیدان، راهی پی‌موده‌ایم که هیچ‌گاه ساده نبوده، اما همواره سرشار از معنا بوده است.

یعنی بتوانی بر خاک خود بایستی، اما چشم بر افق داشته‌باشی.

یعنی بتوانی زخمی باشی، اما بی‌ذلت. ایران در سنگر نیست؛ در زبان است. در واژه‌هایی که از سعدی، مولانا و فروغ به ما رسیده‌اند.

در رفتار معلمی در سیستان، در دست‌های پینه‌سته‌ی کشاورز در گیلان، در نجابت پیرمردی در تبریز، در سکوت پرغرور مادری در ایده. در قلب‌هایی که هنوز برای عدالت می‌تپد، حتی اگر عدالت گم شده باشد.

ایران آن جاست که انسان هنوز «دل» دارد. که زبان، تنها ابزار انتقال پیام نیست، بلکه محمل اندیشه و احساس است. که خاک، تنها زمین نیست، بلکه میراثی است که با خون و رنج آمیخته شده و از آن حرمت ساخته‌اند.

ما ملتی هستیم با زخم، اما بی‌ذلت. با درد، اما بی‌تسلیم. ما حافظه‌ایم، ما معناییم، ما آینده‌ایم. اگر جهان، ایران را تنها خاکی بر نقشه بداند، پس از معنایی خبر است.

در جهانی که هویت‌ها در برابر دلار و دروغ فروخته می‌شوند، ایرانی بودن یعنی تن ندانن. یعنی گفتن «نه» به فراموشی، گفتن «نه» به سلطه و گفتن «نه» به تحقیر.

یعنی ایستادن بر لبه‌ی زخم و گفتن اینکه هنوز زنده‌ایم.

نه فقط زنده، که بیدار. بگذار ساده بگوییم:

ایرانی کسی است که حتی در تبعید، از وطن نمی‌پزد. که اگر هزار بار هم از او بپرسند: ایران کجاست؟ در دل فروتن و سربلند خود پاسخ خواهد داد: ایران، همین جاست. تا من زنده‌ام.